**فقه، جلسه 37: 25/9/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

مرحوم سید بعد از این‌که روایات دال بر این‌که حاکم دستور می‌دهد به ولی زوج که زوجة مفقود را طلاق بدهند، یا خودش امر به اعتداد می‌کند این روایت را نقل می‌کند، دو تا روایت نبوی و علوی و خبر سکونی را ذکر می‌کنند که از آن استفاده می‌شد که امرئة مفقود باید کلاً صبر کند، «حتى يأتيها يقين موته أو طلاقه»، «هذه امرأة ابتليت فلتصبر». اینجور روایات را ایشان می‌فرماید: «فلا عامل بها مع انّ الأوليين عاميّان»

مرحوم صاحب جواهر این روایات را حمل کرده، گفته این نبوی و علوی را باید تقیید کنیم به سایر روایت‌های دیگر. این تقریرش درست نیست. به هر حال این‌که بخواهیم بگوییم مرادش فقط خصوص صورتی هست که:

«إِنْ عَلِمَتْ أَنَّهُ فِي أَرْضٍ فَهِيَ تنْتَظِرَ لَهُ أَبَداً حَتَّى تَأْتِيَهَا مَوْتُهُ أَوْ يَأْتِيَهَا طَلَاقُهُ» اختصاص دادیم به صورتی که می‌داند که در چه زمینه‌ای باشد، این حمل مطلق بر فرد نادر هست و نمی‌شود. بین اینها تعارض وجود دارد. در میان عامه هم بعضی‌ها قائل به مفاد همین روایات نبوی و علوی و خبر سکونی هستند. بعضی‌ها به مفاد طلاق والی و اعتداد و اینها قائل هستند. خود میان عامه هم این بحث مورد اختلاف هست. اینجا به نظر می‌رسد که این روایت‌ها تعارض دارند. تعارض دارند، ما خبر سکونی را بنابر این‌که چون امامی بودنش ثابت نشده در حکم موثقه است. اگر ما مطلقا خبر موثقات را حجت ندانیم، یا حجیتش را متوقف بر تمامیت انسداد و حسن به ظن بدانیم. با وجود این همه روایت معارض از خبر سکونی نقض حاصل نمی‌شود. بنابراین این خبر سکونی قابل. حالا نبوی و علوی آنها از جهت سندی معتبر نیستند، آنها کنار می‌روند. ولی سکونی از جهت سندی معتبر هست. ولی به دلیل این‌که موثقه یا در حکم موثقه هست یا ذاتاً ما می‌خواهیم بگوییم حجت نیست این یک بیان. اگر گفتیم حجیتش متوقف بر این هست که با اخبار امامیه یا با فتواهای امامیه معارض نباشد، همچنان که مرحوم شیخ طوسی در عُدّه عمل اصحاب را به این شکل نقل کرده، خب خبر سکونی واجد هیچ یک از این دو شرط نیست، نه فتوای اصحاب مطابقش هست، نه روایات امامیه، چندین روایات غیره داریم که مخالفش هست.

اگر از این مرحله هم بگذریم تعارض بین خبر سکونی و سایر اخبار قائل باشیم، به نظر می‌رسد که در میان اخبار دیگر قطع به صدور به نحو فی الجمله، قطع به صدور حاصل می‌شود. ولو بین خودشان یک سری تعارضاتی دارند، ولی مجموع روایات دیگر را که آدم بسنجد، قطع که می‌گویم یعنی اطمینان، نه قطع به آن معنا. اطمینان به صدورش هست و این خبر سکونی خبر مظنون الصدور است، آن خبرهای دیگر، خبرهای مقطوع الصدور هستند، یعنی مطمئن بالصدور هست. اولین مرجح از مرجحات را تقدیم خبر قطعی الصدور بر خبر مظنون الصدور می‌دانیم. بنابراین خبر سکونی قابل عمل نیست.

اما مرحوم سید اینجوری می‌فرمایند: «ثم إنّ مقتضى الجمع بين الأخبار المذكورة لزوم الطلاق بتقييد خبر سماعة بسائر الأخبار» در خبر سماعة ذکری از طلاق نشده بود. فقط تعبیرش این بود که در خبر سماعة این بود که «يأمرها أن تنتظر أربع سنين، فيطلب في الأرض، فإن لم يجد له أثراً حتى تمضي أربع سنين، أمرها أن تعتد أربعة أشهر و عشراً» هیچ صحبت از طلاق و اینها نیست، این را ما مقید می‌کنیم به سایر روایات، این از باب حمل مقید بر مطلق، این یک نکته. از طرف دیگر در روایت‌های دیگر گفته شده که طلاق داده می‌شود. طلاق ظاهرش این هست که باید عده نگه دارد، عده‌اش هم، عدة طلاق‌های متعارف هست. ما اینجا باز مقید می‌کنیم، ظاهر این روایات را که گفته عده نگه دار با این روایت موثقة سماعة گفته که امرها ان تعتد اربعة اشهر و عشرا. همچنین در مرسلة فقیه هم تعتد اربعة اشهر و عشرا. این هم به این شکل هست. این هم دو نکته.

نکتة سوم این‌که یک مطلب دیگر مطرح بود که آیا نیاز هست به محاکم مراجعه بشود، این هم ما می‌گوییم نیاز هست به حاکم مراجعه بشود و ضرب الاجل هم با تعیین حاکم باشد و ابتدای اجل هم من حیث ضرب باشد. این ولو در خبر حلبی و خبر ابی الصباح، ذکر نشده که حتماً باید رفع، یرفع الی الحاکم و این‌که ابتدای ضرب الاجل باید با تعیینش باشد. قبل از بعث والی هم اذا مضی له اربع سنین را کافی دانسته. در خبر ابی الصباح هم بعد ان غاب عنها زوجها اربع سنین را کافی دانسته. ولی این را تقیید می‌کنیم با روایت‌های دیگری که گفته هی فقد ؟؟؟ ۹:۱۵ امرها الی الوالی و اینها را با آنها مقید می‌کنیم. این نتیجة بحث می‌شود.

«و الحاصل: أنّه يحمل المطلق منها» یعنی مطلق من الاخبار «على المقيد و المجمل على المفصل فيصير الحاصل انّ عند انقطاع خبره إذا لم يكن من ينفق عليها مع إرادتها التزويج، وجب رفع أمرها إلى الحاكم فيضرب لها المدة و يتفحص عن زوجها، و بعد انقضائها يأمر وليه أن يطلقها و إذا لم يكن له وليّ أو امتنع فيطلقها هو» خود حاکم «و تعتد عدّة الوفاة ثم تتزوج إن شاءت»

حالا این تعبیر «تعتد عدّة الوفاة» یعنی به مقدار عدة وفات که ۴ ماه و ۱۰ روز هست عده نگه می‌دارد. چون بعضی‌ها تعبیرشان این هست که عده، عدة طلاق است، ولی عدة طلاقی هست که در اینجا به اندازة عدة وفات است. عدة طلاق همیشه ثلاثة اشهر و ثلاثة قروء هست، ولی در ما نحن فیه عدة طلاق به مقدار عدة وفات هست، ۴ ماه و ده روز است. مراد مرحوم سید هم از تعتد عدة الوفاة همین هست.

«مع انّ هذا مقتضى الاحتياط أيضا.» مقتضای احتیاط هم همین مطلب هست. در اینجا مقتضای احتیاط بودن آقای خوانساری اشکال فرمودند، اشکال درستی هم هست، اینجوری حالا من اشکال آقای خوانساری را عرض کنم، همیشه مقتضای احتیاط نیست. غالبا مقتضای احتیاط همین هست، ولی گاهی اوقات عدة وفات زودتر سپری می‌شود. چون اگر به ثلاثة قروء باشد اگر مثلاً دو ماه و نیم شخص یک بار خون ببیند، از کمتر از ۳ ماهگی فاصله بشود، ۳ بار که بخواهد خون ببیند بیشتر می‌شود از ۴ ماه و ده روز بیشتر خواهد شد.

«لكن: الإنصاف انّ ما ذكره صاحب الحدائق تبعا للكاشاني: من كفاية مضي أربع سنين مطلقا و لو قبل الرفع إلى الحاكم، و كون الفحص من كل من كان في الأربع أو بعده، و انّ اللازم تحقق الفحص و مضي أربع سنين، ليس كل البعيد بحمل ما في خبر بريد و موثقة سماعة على التمثيل لا الحصر، و على هذا فابتداء المدة يكون من حين تحقق الفقد[[1]](#footnote-1) و انقطاع خبره.» اینجا نسخة چاپی عقد دارد، این غلط چاپی است. فقد یعنی عنوان مفقود بودن تحق پیدا کند. این عبارت مرحوم سید.

اینجا مرحوم آقای خوانساری اشکالی مطرح فرمودند که این جمعی که آقایان بین روایات کردند این جمع، یک بیانی دارند که یک مقداری مندمج است، من حالا یک مقداری همان بیان ایشان را با یک توضیح دیگری عرض می‌کنم. آن این است که گاهی اوقات یک مثالی بزنم بعد با این مثال مطلب. اگر یک روایتی داشته باشیم گفته باشد ان ظاهرتَ فاعتق رقبة. یک روایت دیگر گفته باشد که ان ظاهرتَ فتصدق علی ستین مسکینا. یک روایت سوم داشته باشیم گفته باشد ان ظاهرت فصم شهرین متتابعین. سه تا روایت مختلف این شکلی داشته باشیم. اینجاها این روایات هر کدامشان یک نصوصیتی دارند یک ظهوری دارند. هر یک از اینها در این‌که آن جزای شرطی را که ذکر کردند کفایت می‌کند در این مطلب نص است. اما این‌که این جزای شرط تعیّن دارد، حتماً باید او باشد ظاهر هست. چون آن هدف اصلی که مخاطب و سائل دنبال آن این هست، این هست که می‌خواهد یک راهی پیدا کند برای این‌که از مشکلة ظهار خلاصی پیدا کند. این‌که خصوصیات این مشکله را بیان نکرده باشد، این خیلی خلاف ظاهر است. این است که در همین بیان می‌خواهد تمام ویژگی‌هایی که هست، تمام ما هو الواجب را بیان کند. بنابراین نصوصیت یا اظهریت این روایات در کفایت جزا باعث می‌شود ما از ظهور هر یک از این روایات در این‌که این امر، امر تعیینی است رفعیت کنیم و این امر را امر تخییری حمل کنیم، نتیجه‌اش این هست که هر یک از این سه تا امر را انجام بدهد کفایت می‌کند. بحث را این شکلی جمع می‌کنند.

در ما نحن فیه هم باید اینجوری بگوییم. بگوییم حاکم می‌تواند امر کند زن را به اعتداد ۴ ماه و ده روز. می‌تواند امر کند ولی را به این‌که طلاق بدهد. دو راه حل اینجا وجود دارد. یک راه حل را در روایت سماعة ذکر شده. یک راه حل در سایر روایات ذکر شده. و روایت سماعة و سایر روایات یک نصوصیت دارند در این‌که آن راه حلی که در این روایات ذکر شده کفایت می‌کنند، نصوصیت دارد، اما این‌که حتماً باید این راه حل را روایت کرد، تعیّن داشته باشد این راه حل برای حل مشکل این زن، این ظهور دارد. ما به قرینة نصوصیت یا اظهریت هر روایت در کفایت آن راه حلی که در آن روایت ذکر شده از ظهور روایات دیگر در این‌که امر در این روایت، امر تعیّنی است، رفعیت می‌کنیم، نتیجه‌اش این هست، نتیجة تخییر خواهد بود. این مطلبی هست که مرحوم آقای خوانساری اینجا ذکر کردند.

من فکر می‌کنم که با توجه به فضایی که در میان عامه وجود دارد که، و روایاتی که در میان عامه وجود دارد، ظهور این روایات در این‌که ناظر به امر تعیینی باشند، این خیلی ظهور قوی هست و اینجور نیست که صرفاً یک ظهور ساده‌ای باشد که بتوانیم به قرینة روایت‌های دیگر از آن ظهور رفعیت کنیم. فکر می‌کنم جمع عرفی به همان شکلی هست که مشهور بیان کردند. حالا من ابتدا مطلبی را که مرحوم آقای قمی دارند، آن را هم نقل می‌کنم، بعد فتواهای عامه و عبارت‌های عامه را بعد از نقل کلام مرحوم آقای قمی عرض می‌کنم.

مرحوم آقای قمی در مبانی تکملة المنهاج به یک شکل دیگری روایات را جمع کردند. ایشان به این شکل مطرح فرمودند. ایشان می‌گوید «مقتضى الصناعة أن يقيد حديث سماعة بالطائفة الأولى أي حديث بريد فالنتيجة انه لو كان له ولي يأمره أن يطلقها وليها و ان امتنع أجبره و ان لم يمكن اجباره يطلق نيابة عنه من باب انه ولي الممتنع و اما ان لم يكن له ولي يعمل بما‌ يستفاد من حديث سماعة اللهم الا أن يقوم اجماع تعبدي كاشف على لزوم الطلاق على كل تقدير و اللّه العالم.»

چون کأنّ این شکلی خواستند جمع کنند. ولی به نظر می‌رسد که اوّلاً ما در واقع اینجا یک تعبیری که ایشان می‌گوید مطلق و مقید، اینجا به موضوع دو تا دلیل اگر نگاه کنیم، روایت سماعة مثلاً مطلق هست، اعم از این است که شخص ولی داشته باشد یا شخص ولی نداشته باشد. به خلاف روایت برید که به قرینة محمولش که یأمر ولیه، موضوعش جایی هست که زوج ولی داشته باشد. به محمول که نگاه کنیم، همان نحو جمعی هست که اصحاب کردند. این‌که ما در اطلاق و تقیید ملاحظة موضوع بکنیم یا محمول بکنیم خیلی روشن نیست به این بیانی که ایشان دارند که ما باید ملاحظة یک موضوع را بکنیم و اینها را مقید بکنیم.

نکتة دوم بلکه به نظر می‌رسد که ملاحظة ما یک قرینه‌ای وجود دارد که حتماً باید ملاحظة محمول بکنیم. و آن این هست که حمل روایت بر جایی، روایت سماعة بر جایی که ولی نداشته باشد حمل بر فرد نادر است. روی همین جهت آن روایات دیگر، سؤال از مطلق مفقود هست، در جواب فقط صورتی که ولی دارد را مطرح کرده. علتش چی است؟ مگر سؤال، در روایت برید سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن المفقود کیف تصنع امرأته. چرا صورت نداشتن ولی را اصلاً مطرح نکرده؟ به دلیل این‌که به طور متعارف زوج مفقود ولی دارد، حالا در مورد این‌که ولی مراد چی است صحبت می‌کنم. ولی به طور متعارف ولی دارد. بنابراین صورت متعارف را بیان کرده. ما نمی‌توانیم روایت. یا مثلاً روایت حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام عنه سئل عن المفقود. سؤال از مفقود است ولی در جواب «فإن لم يجد له أثرا أمر الوالي وليه أن ينفق عليها فما أنفق عليها فهي امرأته» تا آخر روایتی که اینجا وجود دارد. بحث این هست که به طور متعارف شخص ولی دارد، زوج مفقود و حمل روایت بر صورتی که زوج مفقود ؟؟؟ نداشته باشد، حمل بر فرد نادر هست، بنابراین نمی‌شود به این شکلی که ایشان جمع کردند روایات را جمع کنیم. بلکه باید به همان شکلی که اگر جمعی داشته باشد یا باید به همان شکلی که مشهور جمع کردند جمع کنیم. یا به آن بیانی که مرحوم آقای خوانساری مطرح فرمودند حمل روایات به تخییر بکنیم.

حالا ببینیم اینجا باید چگونه رفتار کنیم.

من عبارت‌هایی را که در مقنی ابن قدامه هست را بیاورم.

مقنی ابن قدامه، چاپی که دستم هست، چاپ دار الفکر است، جلد ۹، صفحة ۱۳۱. ایشان دارد فی احکام المفقود. اذا غاب الرجل عن امرأته لم یحلو ۲۴:۵۲ من حالین احدهما عن تکون غیبة غیر منقطعة یعرف خبره و یاتی کتابه فهذا لیس لامرته ان تتزوج فی قول اهل العلم اجمعین الا ان یتزوّر الانفاق علیها من ماله فعلیها ان تطلب فسخ النکاح فیفسق نکاحه و این یک مطلب. جایی که مشخص است که هنوز از دنیا نرفته، اینکه جایی که ما تعبر ۲۵:۲۴ الانفاق باشد می‌شود فسخ نکاح کرد، یک بحثی بعداً در این مورد بحث می‌کنیم.

الحال الثانی ان یفقد و ینقطع خبره و لا یعلم له موت فهذا ینقسم قسمین احدهما ان یکون ظاهر غیبة سلامة کسفر التجارة فی غیر مهلکة و اباق العقد لطلب ؟؟؟ لسیاحة فلا ؟؟؟ زوجیه ایضا ما لم یثبت موته و روی ذلک عن علی و الیه ذهب ابن شوبمة و ابن ابی لیلا سوری و ابو حنیفه و شافعی فی الجرید فروی ذلک عن ؟؟؟ و النخعی و ابی عبید. و قال مالک و الشافعی فی القدیم فتربّص اربع سنین و تعتد للوفاة اربعة اشهر و عشرا فتحل لازواج.

بعد استدلال می‌کند، که در جایی که ظاهر غیبت کار نداریم، در این صورت. ما در روایات بحث ما این‌که ظاهر غیبتش سلامت باشد، سلامت نباشد، اینها اصلاً در روایات ما نیست. اینجا تفسیری که بین ظاهر غیبت علی الظاهره داده شده، با روایات ما رد می‌شود. یک تفصیلات دیگری اینجا هم احمد بن حنبل، ۹۰ سالگی را معتبر کرده، آنها چیزهایی هست که روایات ما اینها را رد می‌کند و اصلاً اینها مطرح نیست.

القسم الثانی ان یکون غیبته ظاهره الهلاک کالذی یفقد من بین اهله لیلاً او نهاراً او یخرج الی الصلاة فلا یرجع او یمضی الی مکان غریب لیقضی حاجته ؟؟؟۲۷:۱۰ ‌فاقبره تا آخر مثال. چند تا مثال دیگر هم می‌زند. فمذهب احمد الظاهر ان زوجته تتربص اربع سنین اکثر مدة الحمل ثم تحتد للوفاة اربعة اشهر و عشرا و تحل للازواج.

استدلالاتی را مطرح می‌کند. بعد می‌گوید و هذا قول عمر و عثمان و علی ابن عباس و ابن الزبیر قال احمد خمسة من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم. آله را اینجا ندارد خودم می‌گویم. و به قال عطی و عمر بن عبد العزیز و الحسن و الزهری و قتاده و اللیث و علی بن مدینی و عبد العزیز بن ابی سلمة و به یقول مالک و شافعی فی القدیم الا ان مالکاً قال لیس فی انتظار ما یسقط فی القتال وقت و قال سعید بن مسیّب فی امرأة المفقود بین الصفین ثلاثة سنة و قد نقل عن، تا آخر عبارت‌ها.

قال ابو قلابه و النخعی و الستوری و ابن ابی لیلا و ابن شبنمه و اصحاب الرای و الشافعی فی الجدید لا تتزوج امرأة المفقود حتی یتبین موته او فراه ۲۸:۴۰ لما روی المغیرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال امرأة المفقود امراته حتی یاتی زوجها ؟؟؟ و حماد عن حکم علی لا تتزوج امرأة المفقود حتی یأتی موته او طلاقه. آن دو تا نبوی و علوی که در سید بود، این دو تا نبوی و علوی هستند.

بعد از آن لنا ما روی الاصم و الجوزجانی باسنادهما عن عبید بن عمیر قال فُقد رجل فی عهد عمر فجائته امرأته الی عمر فذکرت ذکر ذلک له فقال ان طلقی فتربصی اربع سنین ففعلت ثم اتتعته ثم ان طلقی اربعة اشهر و عشرا ففعلت ثم اتتعته فقال این ولی هذا الرجل فقال طلقها ففعل فقال لها عمر ان طلقی فتزوجی من شئت فتزوجت ثم جاء زوجها الآخر فقال عمر این کنت قال یا امیر المؤمنین استحبصنی الشیاطین فو الله ما ادی فی ای ارض الله قال کنت عند قوم یستعبدوننی اتتقضاه منه قوم مسلمون فکنت فیما غنموه فقال لی انت رجل من الانس و هؤلاء من الجن فما لک لهم فاخبرتهم خبری فقالوا بای ارض الله تحب ان تسبقوه المدینة هی ارضی فاصبحت انا انظر الی الحرّة فخیره عمر ان شاء امرأة ان شاء صداق فاختر الصداق قال قد حملت ؟؟؟ فیها.

این داستان را در کتاب جعفریات من غیر طریق اهل البیت مفصل‌تر از این نقل کرده، خیلی با تفصیل و قضیه را طولانی نقل کرده.

و روی الجوزجانی و غیرهم باسنادهم عن علی فی امرأة المفقود تعتدّ اربع سنین ثم یطلقها ولی زوجها فتعتد بعد ذلک اربعة اشهر و عشرا فان جاء زوجها المفقود بعد ذلک خُیّر بین الطلاق و بین امرأته و قضی به عثمان ایضا و قضی به ابن الزبیر فی مولات لهم و هذه قضایا انتشرت فی الصحابة فلم ؟؟؟ تنتر فکانت اجماعاً. ۳۱:۲۳

بعد می‌گوید: فاما الحدیث الذی رووه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و لم یثبت و لم یذکره اصحاب السنن و ما رووه عن علی فیرویه الحکم و حماد مرسلا و المسند عنه ؟؟؟ قومنا.

پس دو تا آن روایت علوی و نبوی، صرف‌نظر از این‌که عامی هست در میان خود عامه هم مفتین به آن افراد زیادی نیستند. اکثر عامه به آن فتوا ندادند و آن را قبول نکردند، علاوه بر این‌که از جهت صحت سندی در نزد ما ثابت نیست، در نزد خود عامه هم صحت سندش ثابت نیست.

می‌خواهم عرض کنم که در این بحث‌ها هیچ، این‌که یک تصریحی به این‌که ولی زوج باید طلاقش بدهد، بعدش هم تعتدّ بعد ذلک اربعة اشهر و عشرا، از حضرت علی این مطلب را نقل کردند و امثال اینها، این نقلیات می‌تواند قرینه باشد بر این‌که ولو ما این روایات، طلاق، همین مطلبی که علمای ما فرمودند، جمع کردند. این قرینه‌ای برای جمع بین روایات باشد که ولو طلاق باید داده بشود، ولی عده‌اش به مقدار عدة ۴ ماه و ۱۰ روز هست. در میان عامه کسی ندیدم که تصریح کرده باشد که عده باید نگه دارد، به اندازة عدة طلاق. البته یک بحثی بعد از این ایشان دارد، و هل یعتبر ان یطلقها ولی زوجها ثم تعتد بعد ذلک بثلاثة قروء فیه روایتان احداهما یعتبر ذلک. اصل طلاق دادن روایات و اینها مطرح، بعضی روایاتشان طلاق را مطرح کرده، در بعضی روایت‌هایشان طلاق را مطرح نکرده این هست. ولی تعتدّ بذلک ثلاثة قروء را من ندیدم جایی تصریحی داشته باشد، از استاد و اینها. ۳۴:۰۰

بله در این روایات یک چیزی هست که روایات ما آن را نفی می‌کند. آن این است که حتی بعد از انقضای عده هم اگر شوهر برگردد حق دارد. این روایت ما فکان ذلک علیها طلاقاً واجباً به نظر می‌رسد ناظر به این هست که این طلاق واجب هست، یا در همان روایت سماعة که گفته بود اگر در عده شوهر بیاید، فهی املک، بعد از عده دیگر مفهومش این هست که بعد از عده دیگر املک نیست. به نظرم با توجه به این‌که فتواهای عامه، کسی این فتواهای عامه را کنار روایات ما بگذارد و ببیند، همین مطلبی که در میان فقهای ما مطرح هست، هیچ کسی هم اینها را جمع بکند، والی بین اینها مخیر باشد، اینجور جمع نکردند. بنابراین به نظر می‌رسد اینجور جمع فهمیده نشده، همچنان که مرحوم صدوق در جمعی که بین روایات کرده در مقنع هم آورده که بحث طلاق را، طلاق ولی، طلاق زوج را آورده از یک طرف. از یک طرف گفته عدتها اربعة اشهر و عشرة ایام. در مقنع مرحوم صدوق جمع بین روایات را به این شکل کرده. به نظر می‌رسد که آن روایت دیگری هم که به عنوان مرسل ایشان آورده، فیکون طلاق الوالی طلاق الزوج و تعتد اربعة اشهر و عشرا ثم تتزوج ان شائت این هم مؤید همان مطلبی هست که مشهور فرمودند. به نظر می‌رسد همان کلام مشهور، کلام درستی باشد و باید بر طبق آن کلام مشهور فتوا داد.

این مقدار از بحث فعلاً، به نظر می‌رسد به این شکل باید رفتار کرد.

اما یک مطلبی مرحوم آقای خویی دارند. اصل این مطلب که فتوا باید فتوای مشهور باشد، آن مطلب درست است، ولی حالا این‌که آن ذیل عبارت که سید دارد، در مورد آن صحبت می‌کنیم. حالا قبل از آن من یک مطلب را عرض کنم. عبارت آقای خویی را می‌خوانم، بعد در مورد ادامة فرمایش مرحوم سید صحبت می‌کنیم.

آقای خویی دارند که در آن منهاج الصالحین لا یبعد، یک سری عبارت‌های، همین فتوای مذکور را، «و ما ذكره المشهور قريب و إن منعه بعض.»، مطلب مشهور را پذیرفتند، ولی یک چیزی دارند، بعد از چند خط

«لا يبعد الاجتزاء بمضي الأربع سنين بعد فقد الزوج، مع الفحص فيها و إن لم يكن بتأجيل من الحاكم و لكن الحاكم يأمر حينئذ بالفحص عنه مقدارا ما، ثم يأمر بالطلاق أو يطلق و الأحوط الأولى أن يكون التأجيل و الفحص في تلك المدة من قبله.»

این‌که لازم نیست آن ۴ سال «بتأجيل من الحاكم» باشد.

مرحوم سید هم همین را پذیرفته. ولی همین قید می‌زند ولیکن بعد از آن مقدارا ما دوباره فحص انجام بشود. مرحوم آقای خویی می‌فرماید که من وجهی برای این مطلب نیافتم. ولی به نظر می‌رسد که وجهش تمسک به روایت حلبی هست.

سئل عن المفقود قال المفقود اذا له اربع سنین بعث الوالی او یکره من الناحیة الذی هو غایب فیها. می‌گوید بعد از مضی اربع سنین هم باید والی فحص بکند. مجرد مضی، ایشان می‌گوید از این روایت، ازش کفایت این مقدار استفاده می‌شود. اگر از اوّل کأنّه جمع بین این روایت، روایت‌های دیگر این هست، این هم یک راه هست. اگر بعد از چهار سال آن والی به حاکم مراجعه کرد، یا خودش فحص می‌کند یا نامه می‌نویسد، از این عبارت استفاده کردند که باید بعد از مضی ۴ سال هم بعث صورت بگیرد. بعید نیست به همین مقدار بگوییم از این روایت این مطلب استفاده می‌شود.

این است این مطلبی که مرحوم سید هم می‌گویند که از باب مثال هست این‌که تأجیل والی خصوصیت ندارد و باید لااقل چهار سال گذشته باشد. این‌که ۴ سال باید حتماً روایت حلبی صریح هست بر این‌که ۴ سال لازم نیست فحص بشود. ۴ سال که بگذرد، کفایت می‌کند. این‌که ۴ سال بگذرد و فی الجمله و مقداری فحص بشود کافی هست از صریح روایت حلبی استفاده می‌شود، مطلبی که مرحوم آقای خویی دارند به نظر مطلب صحیحی می‌آید و باید به این مطلب ملتزم شد.

بقیة مطالب مرحوم سید را فردا ان‌شاءالله صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. العقد [↑](#footnote-ref-1)